

سعدی و آثار او

اشاره

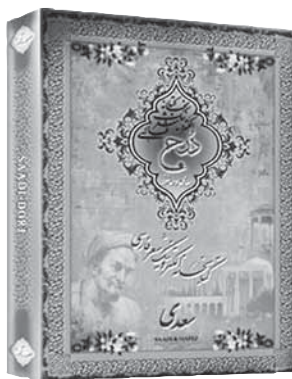
اول اردی بهشت هر سال، «روز بزرگداشت سعدی» نام‌گذاری شده‌است. در ادای این وظیفه، یعنی بزرگداشت سعدی، دو مطلب را تقدیم شما می‌کنیم: مطلبی از محمدعلی فروغی که نخستین تصحیح از کلیات سعدی را به جامعه ایران عرضه کرد و یادداشتی از سید اکبر میرجعفری، کارشناس دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، عنوان‌های فرعی در نوشته فروغی از ماست. رشد

شیخ سعدی نه تنها یکی از ارجمندترین ایرانیان است، بلکه یکی از بزرگ‌ترین سخن‌سرایان جهان است. در میان پارسی‌زبانان، یکی دو تن بیش نیستند که بتوان با او برابر کرد و از سخن‌گویان ملل دیگر هم، از قدیم و جدید، کسانی که با سعدی هم‌سری کنند، بسیار معدودند.

شیخ سعدی خانواده‌اش عالمان دین بوده‌اند. او در سال‌های اول سده هفتم هجری در شیراز متولد شده و در جوانی به بغداد رفته و آن‌جا در مدرسه نظامیه و حوزه‌های دیگر درس و بحث، به تکمیل علوم دینی و ادبی پرداخته و در عراق و شام و حجاز مسافرت کرده و حج گزارده و در اواسط سده هفتم، هنگامی که ابوبکر بن سعد بن زنگی، از اتابکان سلغری، در فارس فرمان‌روایی داشت، به شیراز باز آمده‌است. وی در سال ششصد و پنجاه و پنج هجری، کتاب معروف «بوستان» را به‌نظم آورده و در سال بعد «گلستان» را تصنیف فرموده و در نزد اتابک ابوبکر و بزرگان دیگر مخصوصاً پسر ابوبکر که سعد نام داشته (و شیخ انتساب به او را برای خود تخلص قرار داده)، قدر و منزلت یافته‌است و همواره به بنان و بیان، مستعدان را مستفیض و اهل ذوق را محظوظ و متمتع می‌ساخته و گاهی در ضمن قصیده و غزل، به بزرگان و امرای فارس و سلاطین مغول معاصر و وزرای ایشان پند و اندرز می‌داده و به زبانی که شایسته‌است که فرشته و ملک بدان سخن گویند، به عنوان مغازل و معاشقه، نکات و دقایق عرفانی و حکمتی می‌پرورده‌است. سعدی تا اوایل دهه آخر از سده هفتم، در شیراز به عزت و حرمت زیسته و در یکی از سال‌های بین ۶۹۱ تا ۶۹۴، در گذشته و در بیرون شهر شیراز، در محلی که بقعه او زیارتگاه صاحب‌دلان است، به خاک سپرده شده‌است.

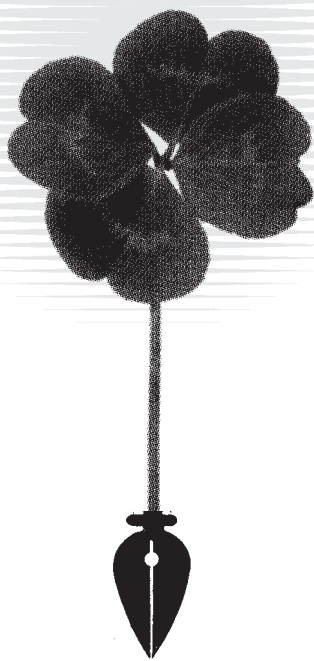
حد همین است...

سعدی سلطان مسلم ملک سخن و تسلطش در بیان از همه کس بیشتر است. کلام در دست او



کلید واژه‌ها:
سعدی، گلستان،
کتاب درسی

■ **شیخ اجل لطافت**
سخن را چنان به کار
برده که گویی آن
معانی را جز این،
لفظی نیست، غالب
عبارتش کلمات قصار و
اشعارش مثل سایر است
و این نیست مگر این که
در کوچک ترین و
زیباترین عبارت، بهترین
و پر مغز ترین معانی را
پرورده است



■ **هیچ کس**
به اندازه سعدی
پادشاهان و صاحبان
اقتدار را به حسن
سیاست و دادگری و
رعیت پروری دعوت
نکرده و ضرورت این
امر را مانند او روشن
میرهن نساخته است

برده که گویی آن معانی را جز این لفظی نیست. غالب عبارتش کلمات قصار و اشعارش مثل سایر است و این نیست مگر این که در کوچک ترین و زیباترین عبارت، بهترین و پر مغز ترین معانی را پرورده است. ایجاز گاهی به درجه اعجاز می رسد و کوتاهی لفظ را چنان خوش داشته است که در بعضی از عبارتش چون دقت شود، بر حسب قواعد ناقص به نظر می آید، اما به اندازه ای محکم و دل پذیر گفته است که غالباً ذهن متوجه این نکته نمی شود.

باری، ستایش سخن سعدی چنان که شایسته است، صورت پذیر نیست و برای درک زیبایی آن، جز این که به ذوق احاله شود، کاری نمی توان کرد. کلمات قصارش را همه کس در یسار دارد. از آن گذشته، در عبارات او تأمل کنید و ببینید آیا در قوه بشر است که از این محکم تر و کم لفظ تر و پر معنی تر و زیباتر سخن بگوید؟ می فرماید: «طایفه ذردان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب، و لشکر سلطان مغلوب، به حکم آن که ملاذی منبع از قله کوهی به دست آورده بودند و ملجأ و مأوای خود کرده...» و می فرماید: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی، و لشکر به سختی داشتی، لاجرم دشمنی صعب روی نمود، همه پشت بدارند...» یا می فرماید: «پادشاهی بدیده حقارت در طایفه درویشان نظر کردی، یکی از آن میان به فراست دریافت و گفت: «ای ملک، ما در این دنیا به جیش از تو کمترین و به عیش از تو خوش تر و به مرگ برابر و به قیامت بهتر». یامی فرماید: «ابلهی را دیدم سمن، خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر و قصبی مصری بر سر، کسی گفت سعدی چگونه همی بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم؟ گفتم خطی زشت است که به آب زر نبشته است». یا می فرماید: «ای پدر، فواید سفر بسیار است، از نهضت خاطر و جرّ منافع و دیدن عجایب و شنیدن غرائب و تفرج بلدان و محاورت خلایق و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت یاران و تجریت روزگاران...»

لطف معنی

با این همه اعجاب که در حسن عبارت سعدی می کنیم، لطف معانی اگر از آن پیش نباشد، کم نیست و درباره او از روی اطمینان می توان گفت: «از معبود سخن سرایان است که به هیچ وجه لفاظی و فضل فروشی در نظر نگرفته و سخن نگفته است، مگر برای اظهار افکار و معانی که در دل داشته است. گلستان و بوستان سعدی یک دوره کامل از حکمت عملی است. علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را جوهر کشیده و در این دو کتاب به دلکش ترین عبارات در آورده است. در عین این که در نهایت سنگینی و متانت است، از مزاح و طبع هم خالی نیست و چنان که خود می فرماید: «دروى تلخ نصیحت به شهد طرافت بر آمیخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند». و انصاف این است که بوستان و گلستان را هر چه مکرر بخوانند، اگر اندکی ذوق باشد، ملالت دست نمی دهد. هیچ کس به اندازه سعدی پادشاهان و صاحبان اقتدار را به حسن سیاست و دادگری و رعیت پروری دعوت نکرده و ضرورت این امر را مانند او روشن و مبرهن نساخته است. از سایر نکات کشورداری نیز غفلت نورزیده و مردم دیگر را هم از صنف و طبقه، از امیر و وزیر و لشکری و کشوری و زبردست و زیردست و توانا و ناتوان، درویش و توانگر و زاهد و دین پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رند و مست و آخرت دوست و دنیا پرست، همه

مانند موم است. هر معنایی را به عبارتی ادا می کند که از آن بهتر و زیباتر و موجز تر ممکن نیست. سخنش حشو و زواید ندارد و سرمشق سخن گویی است. ایرانیان چون ذوق شعرشان سرشار بود، شیوه سخن را در شعر به نهایت زیبایی رسانده بودند. شیخ سعدی همان شیوه را نه تنها در نظم، بلکه در نثر به کار برده است، چنان که نثرش مزه شعر، و شعرش روانی نثر را دریافته است و چون پس از گلستان، نثر فارسی در قالب شایسته حقیقی ریخته شده است، بعدها هر شعری هم که مانند شعر سعدی در نهایت سلاست و روانی باشد، در ترکیب شبیه به نثر خواهد بود؛ یعنی از برکت وجود سعدی، زبان شعر و زبان فارسی از دوگانگی بیرون آمده و یک زبان شده است.

اعجاز در ایجاز

گاهی شنیده می شود که اهل ذوق اعجاب می کنند که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است، ولی حق این است که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن نگفته است، بلکه ما پس از هفتصد سال، به زبانی که از سعدی آموخته ایم، سخن می گوئیم. یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان دل نشین ساخته که زبان او زبان رایج فارسی شده است، و ای کاش ایرانیان قدر این نعمت بلدانند و در شیوه بیان دست از دامان شیخ برندارند که به فرموده خود او: «حد همین است سخن گویی و زیبایی را». و من نویسندگان بزرگ سراغ دارم (از جمله میرزا ابوالقاسم قائم مقام) که اعتراف می کردند در نویسندگی هر چه دارند، از شیخ سعدی دارند.

کتاب «گلستان» زیباترین کتاب نثر فارسی است و شاید بتوان گفت در سراسر ادبیات جهانی بی نظیر است و خصایصی دارد که در هیچ کتاب دیگر نیست. نثری است آمیخته به شعر، یعنی برای هر شعر و جمله و مطلبی که به نثر ادا شده، یک یا چند شعر فارسی و گاهی عربی شاهد آورده است که آن معنی را می پرورد و تأیید و توضیح و تکمیل می کند، و آن اشعار چنان که در آخر کتاب توجه داده است، همه از گفته های خود اوست و از کسی عاریت نکرده است و آن نثر و این شعر هر دو از هر حیث به درجه کمال است و در خوبی مزیدی بر آن متصور نیست. نثرش گذشته از فصاحت و بلاغت و سلامت و ایجاز و متانت و استحکام و ظرافت، همه آرایش های شعری را هم در بر دارد؛ حتی سجع و قافیه. اما در این جمله به هیچ وجه تکلف و تصنع دیده نمی شود و کاملاً طبیعی است. نه هیچ جامع معنی فدا ی لفظ شده و نه هیچ گاه لفظی زاید بر معنی آورده است. هر چه از معانی بر خاطرش می گذرد، بدون کم و زیاد به بهترین و جوه تمام و کمال به عبارت می آورد و مطلب را چنان ادا می کند که خاطر را کاملاً اقناع می سازد و دعویش تأثیر برهان دارد. در عین این که بهجت و مسرت نیز می دهد، کلامش زینت فراوان دارد از سجع و قافیه و تشبیه و کنایه و استعاره و جناس و مراعات نظیر و غیر آن. اما به هیچ وجه در این صنایع افراط و اسراف نکرده است، به خلاف بعضی از نویسندگان که بی جهت و بی تناسب عبارات خود را دائماً خواسته اند آرایش دهند و جز این که لفظ را افزوده و معنی را کاسته و سخن را کم مغز و ملالت انگیز یا مغلق و معقد ساخته اند، نتیجه دیگر نگرفته اند. چنان که نویسندگانی می شناسیم که ده سطر عبارتشان به اندازه یک سطر معنی ندارد، ولی شیخ اجل لطافت سخن را چنان به کار



را به وظایف خودشان آگاه نموده و هیچ دقیقه‌ای از مصالح و مفاسد را فرو نگذاشته است.

حق‌گویی با آتش سجافان

از خصایص شگفت‌انگیز سعدی، دلیری و شهامتی است که در حقیقت‌گویی به کار برده است. در دوره ترک‌تازی مغول و جباران دست‌نشانده ایشان که از امارت و ریاست جز کام و هوس‌رانی تصویری نداشتند و هیچ چیز را مانع و رادع اجرای هوای نفس نمی‌انگاشتند، با آن خشم‌آوران آتش سجاف که با ایشان به قول مولانا جلال‌الدین: «حق نشاید گفت جز زیر لحاف: شیخ سعدی، فقیر گوشه‌نشین، حقایق را به نظم و نثر بی‌پرده و آشکار چنان فریاد کرده که در هیچ عصر و زمان کسی به این صراحت سخن نگفته است و عجب‌ترین که در همان هنگام، تنها به صاحبان اقتدار دنیا پیرداخته، بلکه از تشریح احوال زاهد و عابد ربایی و قاضی فاسد و صوفی دنیادار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفا نبوده و نظر به خیر خلق نداشته باشند، خودداری نکرده است و عجب بصیرتی به احوال مردم و طبایع و افکار ایشان و اوضاع جهان و جریان کار روزگار دارد و با چه زبردستی در این امور نکته‌سنجی و دقیقه‌یابی می‌کند و چگونه در هر باب رأی صواب می‌یابد؛ گویی شخص او مصداق همان هنرمند خردپیشه است که به قول خود او، در این روزگار دو بار عمر کرده و تجربه آموخته و اینک تجربه را به کار می‌برد.

شیخ سعدی از بزرگان عصر خود مداحی کرده است، اما مدایح او هیچ شباهت به ستایش‌های گویندگان دیگر ندارد. نه تملق می‌گوید، نه مبالغه می‌کند. بلکه سراسر گفتارش موعظه و اندرز است و متملقان و گزافه‌گویان را سرزنش می‌کند. ممدوحان خود را به داد و دهش و مهربانی و دل‌جویی از فقرا و ضعفا و ترس از خدا و تهیه توشه آخرت و تحصیل نام نیک، ترغیب و تحریض می‌نماید.

متدین اما آزاد

سعدی متدین و مذهبی بلکه متعصب است. اما تعصب و تدین را هیچ‌گاه دست‌آویز آزار مخالفان دین و مذهب خود نمی‌سازد و جفاکاری با ایشان را روا نمی‌داند. سراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رأفت و انصاف و مروت می‌دارد.

به راستی انسان دوست و انسانیت‌پرست است. حس هم‌دردی او با اینای نوع بی‌نهایت است. جز به مردم آزار و ظالم، با همه کس مهربان است، تا آن‌جا که سزای بدی را هم نیکی می‌خواهد. رقت‌قلب و دل‌سوزی او جانوران را نیز شامل است. با کمال تقییدی که به حفظ اصول و فروع دین و مذهب دارد، به زهد خشک و آراستگی صورت ظاهر اهمیت نمی‌دهد. معنی حقیقت را می‌خواهد، صورت هر چه باشد.

عشق سعدی

همه مزایا که برای سعدی برشمردیم، اگر در یک کفه ترازو بگذارند، کفه دیگر که با او برابری می‌کند، جنبه عاشقی اوست. وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته‌اند. همه مطالب را به بهترین وجه ادا می‌کند، اما چون به عشق می‌رسد، شور دیگر درمی‌یابد. هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به

بیان آورده است. عشق سعدی بازیچه و هوا و هوس نیست. امری بسیار جدی است. عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد و خود را برای او می‌خواهد، نه او را برای خود. عشق او از مخلوق آغاز می‌کند، اما سرانجام به خالق می‌رسد و از این روست که می‌فرماید: «عشق را آغاز هست، انجام نیست». در گلستان و بوستان از عشق بیانی کرده است، اما آن‌جا که داد سخن را داده، در غزلیات است و آن از موضوع کلام ما بیرون است.

از آن‌جا که وجود سعدی به عشق سرشته شده، احساساتش در نهایت لطافت است. هر قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی، به شدت حس می‌کند و دوست دارد. سر رقت قلب و مهربانی او نیز همین است و از این است که هر کس با سعدی مأنوس می‌شود، ناچار به محبت او می‌گراید.

برای این که سخن را بیش از این دراز نکنیم، گوییم: «سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ، نمونه کامل انسان متمدن حقیقی است که هر کس باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار دهد. اگر نوع بشر روح خود را به تربیت این رادمردان پرورش می‌داد، دنیا که امروز جهنم است، بهشت می‌شد. آثار این بزرگواران خلاصه و جوهر تمدن چند هزار ساله مردم این کشور است و ایرانیان باید این میراث‌های گران‌بهارا که از نیاکان به ایشان رسیده است، قدر بدانند و چه خوب است که ایرانی آن‌ها را در عمر خود چندین بار بخواند و هر چه بیشتر بتواند از آن گوهرهای شاهوار از بر کند و زیب خاطر نماید. معلوماتی را که از آن‌ها به دست می‌آید، همواره به یاد داشته باشد و به دستورهای که داده‌اند، رفتار کند که اگر چنین شود، ملت ایران آن متمدن حقیقی خواهد بود که در عالم انسانیت به پیش قدمی شناخته خواهد شد.

گلستان و کتاب‌درسی

باز برگردیم به کتاب «گلستان». پیشینیان ما «گلستان» را از بس دل‌کش یافتند، به دست فرزندان خویش دادند و کم‌کم چنان شد که نخستین کتاب فارسی که هر کودک ایرانی به خواندنش می‌پرداخت، «گلستان» بود. این عادت هر چند برای مأنوس ساختن اذهان به الفاظ و معانی پسندیده سودمند می‌شد، ولیکن زیانی بزرگ داشت و آن این که گلستان کتاب کودکان شده بود و چون هر کس در آغاز عمر آن را می‌خواند، بعدها خود را از خواندنش بی‌نیاز می‌پنداشت و حال آن‌که از روی انصاف گلستان کتاب خردسالان نیست و شیخ اجل نیز برای آنان نگاشته است و آن بهره که از این کتاب باید برده شود، برای کودکان میسر نیست. پس ما توصیه می‌کنیم که «گلستان» را، به جز بعضی از قطعات که شاید بتوان مانند قطعات دیگر از کلمات فصحا، از مواد قرائت شاگردان دبستان قرار داد، به دست کودکان ندهند و درس و بحث و مطالعه و از بر کردن آن را برای دوره تحصیلی دبیرستانی بگذارند؛ هنگامی که جوانان، هم به محسنات لفظی آن بتوانند پی‌برند و هم از معانیش استفاده کنند و عبرت حاصل نمایند.

آخرین اندرزی که درباره سخنان شیخ شیراز به برادران خود می‌دهیم، این است که سعدی را سرمشق سخن‌گویی باید دانست، اما تقلید کردنی نیست. هر کس هم خواسته است به میدان تقلید سعدی برود، شکست خورده است. سخن را البته باید از سعدی آموخت، اما هر نویسنده باید به روش خود برود و داستان زاغ و کبک را تجدید نکند.

■ از آن‌جا که وجود سعدی به عشق سرشته شده، احساساتش در نهایت لطافت است. هر قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی، به شدت حس می‌کند و دوست دارد. سر رقت قلب و مهربانی او نیز همین است و از این روست که هر کس با سعدی مأنوس می‌شود، ناچار به محبت او می‌گراید